

فصل هشتم: خدای پدر

پیش از این به سه نمونه از مفهوم «پدر» در کتب مقدس اشاره شد که عبارت بودند از: «پدر=والد»، «پدر= رئیس قبیله، کاهن یا پادشاه» و «پدر= خدا»

آنچه سبب شده است که به هر سه نمونه «پدر» گفته شود، احتمالا برخی ویژگی‌هایی است که در «پدر=والد» به چشم می‌آید. ظاهرا این ویژگی‌ها، نخستین تجربه‌هایی هستند که کودک در آغاز فهم خود از چیزهایی مانند قدرت و اقتدار پیدا می‌کند، یعنی نقطه‌ی عزیمت برای «پدر خوانده» شدن رئیس قبیله یا کاهن و پادشاه و سپس پدر خوانده شدن «خدا»، از همین «پدر=والد» آغاز می‌شود در اینجا همچنین از نقش جنسیت در فهم کودک نمی‌توان چشم پوشید. به تعبیر دیگر، به نظر می‌رسد تلقی دختر از «پدر»، با تلقی پسر از «پدر» متفاوت باشد. شاید بتوان گفت اغلب، پسران هستند که «پدر» را به عنوان سرمشق برای شکل‌گیری هویت آینده‌ی خویش بر می‌گزینند. و پدر نیز معمولا پسر را جانشین خود و میراث‌بر خود تلقی می‌کند. انعکاس این تفاوت جنسیتی را در نظام‌های دینی سلسله‌ی ابراهیمی می‌توان مشاهده کرد. (بعدا بیشتر به این مورد خواهیم پرداخت)

اما مهمترین ویژگی‌هایی را که هر فرزندی از پدر خود (پدر=والد) به عنوان نخستین تجربه‌ها در می‌یابد، شاید بشود به این صورت بیان کرد:

قدرت و اقتدار پدر، تکفل نیازهای مادی فرزند، رویکرد تربیتی پدر نسبت به فرزند، تمکین مادر از پدر

تجربه این ویژگی‌ها تا حدودی برای هر فردی آشکار است و شاید نیازی به آوردن نمونه نداشته باشد. اما به گمان من آنچه نیاز به کنکاش دارد این است که چگونه کاهن، رئیس قبیله، یا پادشاه، و سپس خدا جای «پدر=والد» را می‌گیرد. آیا این روندی استعلا جویانه در انسان بوده است که از حصار خانواده و پدر شخصی خود عبور کند و به پدر ایده‌آل و فراگیر برسد؟ یا آنگونه که در تحلیل‌های روانشناسانه‌ی فروید آمده نوعی بازگشت به باورهای دوره‌ی کودکی است؟^۱

داوری در این مورد، در حال حاضر و با محدودیت علمی که ما داریم، تقریبا غیر ممکن به نظر می‌رسد. اما در عین حال شاید بتوان گفت که از هر دو گروه آدمیان در عرصه‌ی دین داری و ایمان به خدا حضور داشته باشند.

ممکن است برخی کسان در مواجهه‌ی با مسائل ابتدایی زندگی و عاجز بودن از حل آن مسائل، به دوران طفولیت بازگردند و کاهن، شاه، و در نهایت خدا را جایگزین پدر دوره‌ی کودکی گردانند، اما این پرسش نیز در میانه هست که آیا همه‌ی ایمان آوردگان به خدا، واقعا از حل مسائل ابتدایی خود ناتوان هستند؟ احتمالا خواننده این متن هم با من موافق است که مردان بزرگی که گره‌های ناگشوده‌ی بسیاری را گشودند، ایمان به خدا هم داشته‌اند اما بسی محتمل است که نوع تلقی اینان از خدا با تلقی دیگرانی که در حل مسائل ابتدایی خویش فرو مانده‌اند بسیار متفاوت باشد. انعکاس این دو گونه تلقی را در متون دینی هم می‌توانیم ببینیم.

به عنوان مثال بخش عظیمی از قوم موسی که خود را پسران برگزیده‌ی خدا هم می‌انگاشتند، از خدا همان انتظاری را داشتند که کودکی درمانده از پدر خود دارد. داستان‌هایی که در باره‌ی بهانه‌های بنی‌اسرائیل در کتاب خروج تورات آمده این نکته را نشان می‌دهد. این نوع تلقی از خدا را می‌توان با چند ویژگی مشخص آشکارتر نشان داد که عبارتند از: ۱- فروکاستن خدا از بی‌تعیینی و بیکرانگی به تعیین پذیری. داستان گوساله‌ی زرین، تمثیلی از این فرو کاستن است. ۲- خدای معجزه‌گر، خدایی که برای هر امر بشری باید در زندگی انسان دخالت کند و مشکل وی را حل نماید. برای اثبات این منظور، ایمان آوردگان به خداوند انواع معجزات عجیب را برای خداوند قایل می‌شوند و بسیاری از گزارش‌های متن مقدس را که شاید با زبانی استعاری بیان شده و به رمز و تمثیل راه می‌برد، حمل بر واقع بودگی عینی می‌نمایند از قبیل داستان من و سلوی، شکافتن نیل و عبور بنی اسرائیل و غرق شدن فرعونیان.

تلقی استعلاجیانه از خدا

اگر چه در متن تورات و در مسیحیت منظور از «پدر= خدا» در اصل «پدر= والد» نبوده است، اما به هر حال جنبه‌ی پدری برای خدا قایل شدن، می‌تواند ادامه‌ی همان باوری باشد که به دوران کودکی انسان باز می‌گردد. به تعبیر دیگر اصطلاح «پدر» برای خدا، از یافته‌های همان «پدر= والد» هم می‌تواند باشد زیرا در این باور، هر چهار مشخصه‌ای که برای «پدر= والد» اشاره شد دیده می‌شود. خدا دارای قدرت و اقتداری از همان نوعی است که کودک در دوران کودکی از پدر خود فهم نموده است. خدا روزی ده انسان تلقی شده است این همان نقشی است

که پدر برای کودک خویش به عهده دارد. برای تربیت انسان به همان اوامر و نواحي، و همچنين به همان تنبيهاتى دست مى‌يازد که باز هم مشابه آن را قبلا فرزند از پدر خود تلقى کرده است و چهارم اين که خداوند نقش شوهر قبیله را به عهده دارد. اين مورد را اخير را در کتاب‌هاى چون کتاب حزقيال رسول به روشنى مى‌بينيم

در گزارش انجيل متى از کلام عيسى مسيح، نقش «پدر=والد» کمرنگ شده است و مهمترين مشخصه‌ی مسيح همين است که خود او تقريبا فاقد «پدر=والد» معرفى شده و به ديگران نيز توصيه مى‌کند تا «پدر=والد» را رها کنند. اين رها سازى، بيشتر به معنای عبور از باورهای دوران کودکی و مواجهه‌ی با معنای والاتری هم می‌تواند باشد. تمثیلی که در باب پنجم^۲ و هشتم انجيل متى آمده نشانه‌ی آشکاری از اين رها کردن است.^۳ در مورد «پدر=کاهن» يا «پدر=پادشاه» و هر نوع پيشواى ديگرى نيز همين رويکرد در کلام مسيح ديده مى‌شود و کاهن و رئيس را به عنوان «پدر» برای قبیله نفی مى‌کند^۴ و خداوند جای اين دو گونه پدر را پر کرده است.

بعيد به نظر مى‌رسد که بتوان رها نمودن «پدر=والد» را با نظريه‌ی فرويد از عقده‌ی اودىپ تحليل نمود. زيرا اين رها کردن به معنای درگير شدن و انتقام گرفتن از پدر نيست. در عين حال اين که در مسيحيت هنوز هم از خدا به عنوان پدر ياد شده است، مى‌تواند مبتنى بر باورهای پيشين در آيين يهودى بوده باشد اما با اين تفاوت که در آيين يهودى نقش پدرانى همچون ابراهيم و اسحاق و يعقوب با خداوند يگانه شده بود و ناگزير آيين يهودى، آيينى مرد سالارانه و نژادى بود و خدا در انحصار قومى ويژه، اما در مسيحيت با کمرنگ شدن آباء اسرائيل، خدا نقشی جهان شمول پيدا مى‌کند و پدر همه‌ی آدميان شمرده مى‌شود.^۵ همچنين با نقش پر رنگ ترى که به زنان داده مى‌شود، اقتدار و غيور بودن پدر و تمکين زن از شوهر نيز کمرنگ تر شده است. تقدیس زنانى همچون مريم مجدليه که پيش از آن فاحشه بود، شاهده‌ی بر اين ماجرا است.

طرح پدر يگانه برای همه‌ی مردم جهان، اگر چه يادگارى تغيير شکل يافته از دوران پيش بود اما با جهان شمول شدن خدای پدر، کاربرد آن هم تغيير يافت و مرزهای خودی و بيگانه را درهم ريخت و اين به هر حال نوعی توسعه‌ی انسانی و مواجهه‌ی صلح آميز هر قبیله با قبایل ديگر شمرده مى‌شود.

اتفاق مهم ديگرى که در مورد فهم از خدا در آيين مسيحيت رخ داد، موضوع قربانى فرزند است. به روايت تورات،

مهمترین آزمونی که خداوند «یهوه» برای ابراهیم در نظر گرفته بود این بود که فرزند یگانه و محبوب خویش را قربانی کند. اکنون نقش ابراهیم به عنوان «پدر=والد» کمرنگ شده است و همچنین نقش هر پدر دیگری که والد فرزند خویش است تقریباً از میان رفته و خود خداوند به عنوان پدر معنوی همه‌ی انسان‌ها مطرح شده است، در این صورت موضوع قربانی فرزند هم به گونه‌ای دیگر طرح می‌شود و دیگر انسان برای خدا قربانی نمی‌شود بلکه این خداوند است که برای انسان قربانی می‌دهد. بنا به گزارش متون عهد جدید، خداوند محبوب‌ترین فرزند خویش یعنی عیسی مسیح^۶ را به قربانگاه می‌فرستد تا فدیهای باشد برای گناهان هرکسی که به او ایمان آورد.^۷

ظاهراً این تغییرات در فهم از خدا، به سادگی اتفاق نیفتاده است. اینکه خدای خودخواه، سخت‌گیر، غیور و قوم و خویش پرست به خدایی دلسوز حتی برای دشمنان خویش تبدیل می‌شود شاید در سلسله‌ی انبیاء ابراهیمی پیش زمینه‌ای چند صد ساله داشته باشد که بخشی از آن را در کتاب ایوب می‌توانیم ببینیم

بر این نکته باید افزود که با همه‌ی این تغییرات، در عین حال خداوند هنوز خدایی تعیین‌پذیر و قابل تعریف بود از این جهت، خطر فرو کاستن یهوه «هستن» به اشیاء و «هستنده»ها موضوعی دور از ذهن نمی‌نماید.

پسران دیگر خدا

خداوند که با نام «پدر» هم خوانده شود، و همه‌ی جهانیان به نحوی فرزندان او دانسته شده باشند، دور نیست که فرزندان ناباب هم داشته باشد. در کتاب ایوب از شیطان به عنوان یکی از پسران خدا یاد شده است.^۸ و اتفاقاً این پسر همچون چشم خداوند توصیف شده است که مدام روی زمین را تفحص و جستجو می‌کند و به این سبب مورد مشورت با خدا نیز قرار می‌گیرد.^۹

از مجموعه‌ی کتاب ایوب چنین بر می‌آید که لفظ «شیطان» استعاره‌ای است برای نشان دادن شرارت کسانی که خود را نزدیک‌ترین کسان به خدا می‌دانند و به سبب حسادتی که نسبت به دیگران دارند از نزدیک شدن دیگران به خدا بیمناکند. جدال سهمگین ایوب با خدا، به دسیسه‌ی همین فرزند شرور خداوند آغاز شده بود.

نام شیطان تا پیش از کتاب ایوب، چندان به چشم نمی‌آید. آن موجودی هم که در باغ بهشت حوا خانم را فریفت و سبب بیرون افکندن آدم و حوا از بهشت شد، به وضوح شیطان نامیده نشده بود بلکه از او به نام

«مار» و به عنوان باهوش‌ترین جانور زمین یاد شده بود. اما این باهوش‌ترین جانور زهرآگین زمین، در کتاب ایوب به صورت یکی از فرزندان خدا و با نام شیطان ظاهر شده است.

بعدها هم در انجیل متی می‌بینیم که یحیی تعمید دهنده خطاب به فریسیان و صدوقیان آنان را افعی زادگان می‌خواند. این نسبتی است که اشاره به شرارت کاهنان در روزگار مسیح دارد.

در عین حال که ایوب در آن جدال سهمگین با خدا، یا به تعبیری در جدال با شیطان، پیروز می‌شود، باز هم چنان نبود که دست شیطان از شرارت بر زمین کوتاه شود. پیدا شدن ملکوت آسمان به جای ملک سلیمان در عهد جدید و همچنین اشاره به پادشاهی شیطان در زمین که در نامه‌های پولس از آن یاد شده، نشانه‌های آشکاری از فهم عمیق‌تر انسان از مفهوم پسران خدا دارد. پسرانی که گاه در کسوت کاهن و دوستان نزدیک خداوند ظاهر می‌شوند، و گاه در کسوت فرمانروایانی که جانشین خدا در زمین معرفی شده‌اند.

۱- دیوید ام، وولف / روانشناسی دین / ترجمه‌ی دکتر محمد دهقانی / انتشارات رشد / فصل هفتم

۲- باب پنجم متی آیات ۲۱ تا ۲۳

۳- گفتگوی عیسی با یکی از شاگردانش آیات ۲۱ و ۲۲ از باب هشتم

۴- متی باب ۲۳ آیه ۹ و ۱۰

۵- اولین خطابه‌های عیسی مسیح در باب ششم و هفتم انجیل متی

۶- آنگاه خطابی از آسمان در رسید که: این است پسر حبیب من که از او خشنودم» متی باب سوم آیه ۱۷

۷- رساله پولس به رومیان باب سوم آیات بیست به بعد

۸- باب اول کتاب ایوب آیات ششم به بعد

۹- همان ماخذ